



و پشتیبانی ملت، ارتشی به وجود آید که پاسدار انقلاب و امنیت استقلال کشور باشد و رسالت مقدس اسلامی ما را به سرمنزل مقصود برساند. مجلس:

دکتر مصطفی چمران در اولین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی، از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب شد و تصمیم داشت در تدوین قوانین و نظام جدید انقلابی، بخصوص در ارتش، حداکثر سعی و تلاش خود را بکند تا ساختار گذشته ارتش به نظامی انقلابی و شایسته ارتش اسلامی تبدیل شود. در یکی از نیايش‌هاي خود بعد از انتخاب نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی، اینسان خدا را شکر می‌گوید: «خدایا، مردم آنقدر به من محبت کرده‌اند و آنچنان مرا از باران لطف و محبت خود سرشار کرده‌اند که به راستی خجلم و آنقدر خود را کوچک می‌بینم که نمی‌توانم از عهده آن به درآیم. خدایا، تو به من فرصت ده، توانایی ده تا بتوانم از عهده برآیم و شایسته این همه مهر و محبت باشم.»

وی سپس به نمایندگی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در شورایعالی دفاع منصوب شد و مأموریت یافت تا بطور مرتب گزارش کار ارتش را ارائه کند. در خوزستان:

گروهی از رزمندگان داوطلب، به گرد او جمع شدند و او با تربیت و سازماندهی آنان، ستاد جنگ‌های نامنظم را در اهواز تشکیل داد. این گروه کم‌کم قوت گرفت و منسجم شد و خدمات زیادی انجام داد. تنها کسانی که از نزدیک شاهد ماجراهای تلخ و شیرین، پیروزی‌ها و شکست‌ها، شهادت‌ها و ایثارگری‌های آنان بودند، به گوشه‌ای از این خدمات که دکترچمران شخصاً مایل به تبلیغ و بازگویی آنها نبود، آگاهی دارند.

ایجاد واحد مهندسی فعال برای ستاد جنگ‌های نامنظم یکی از این برنامه‌ها بود که به کمک آن، جاده‌های نظامی به سرعت در نقاط مختلف ساخته شد و با نصب پمپ‌های آب در کنار رود کارون و احداث یک کانال به طول حدود بیست کیلومتر و عرض یک متر در مدتی حدود یک‌ماه، آب کارون را به طرف تانک‌های دشمن روانه ساخت، به طوری که آنها مجبور شدند چند کیلومتر عقب‌نشینی کنند و سدی عظیم مقابل خود بسازند و با این عمل فکر تسخیر اهواز را برای همیشه از سر به دور دارند.

یکی از کارهای مهم و اساسی او از همان روزهای اول، ایجاد هماهنگی بین ارتش، سپاه و نیروهای داوطلب مردمی بود که در منطقه حضور داشتند. بازده این حرکت و شیوة جنگ مردمی و هماهنگی کامل بین نیروهای موجود، تاکتیک تقریباً جدید جنگی بود؛ چیزی که ابرقدرت‌ها قبلاً فکر آن را نکرده بودند. متأسفانه این هماهنگی در خرمشهر بوجود نیامد و نیروهای مردمی تنها ماندند. او تصمیم داشت به خرمشهر نیز برود، ولی به علت عدم وجود فرماندهی مشخص در آنجا و خطر سقوط جدی اهواز، موفق نشد ولی چندین‌بار نیروهایی بین دویست تا یک‌هزار نفر را سازماندهی کرده و به خرمشهر فرستاد و آنان به کمک دیگر برادران مقاوم خود توانستند در جنگی نابرابر مقابل حملات پیاپی دشمن تا مدت‌ها مقاومت کنند.

محرم ماه شهادت و پیروزی سوسنگرد:

پس از یأس دشمن از تسخیر اهواز، صدام سخت به فتح سوسنگرد دل‌بسته بود تا رویای قادسیه را تکمیل کند و برای دومین‌بار به آن شهر مظلوم حمله کرد و سه روز تانک‌های او شهر را در محاصره گرفتند و روز سوم تعدادی از آنان توانستند به داخل شهر راه یابند.

دکتر چمران که از محاصره تعدادی از یاران و رزمندگان شجاع خود در آن شهر سخت برآشفته بود، با فشار و تلاش فراوان خود و آیت‌الله خامنه‌ای، ارتش را آماده ساخت که برای اولین‌بار دست به یک حمله خطرناک و حماسه‌آفرین نابرابر بزند و خود نیز نیروهای مردمی و سپاه پاسداران را در کنار ارتش سازماندهی کرد و با نظامی نو و شیوه‌ای جدید از جانب جاده اهواز- سوسنگرد به دشمن یورش بردند. شهیدچمران پیشاپیش یارانش، به شوق کمک و دیدار برادران محاصره شده در سوسنگرد، به سوی این شهر می‌شتافت که در محاصره تانک‌های دشمن قرار گرفت. او سایر رزمندگان را به سوی دیگری فرستاد تا نجات یابند و خود را به حلقه محاصره دشمن انداخت؛ چون آنجا خطر بیشتر بود و او همیشه به دامن خطر فرو می‌رفت. در این هنگام بود که نبرد سختی درگرفت؛ نیروهای کماندوی دشمن از پشت تانک‌ها به او حمله کردند و او همچون شیري در میدان، در مصاف با دشمن متجاوز از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر و از سنگری به سنگری دیگر می‌رفت. کماندوهای دشمن او را زیر رگبار گلوله خود گرفته بودند، تانک‌ها به سوی او تیراندازی می‌کردند و او شجاعانه بدون هراس از انبوه دشمن و آتش شدید آنها سریع، چابک، برافروخته و شادان از شوق شهادت در رکاب حسین(ع) و در راه حسین(ع)، در روز قبل از تاسوعا، به آتش آنها پاسخ گفته و هر لحظه سنگر خود را تغییر می‌داد. در همین اثناء، هرمز باوفايش به شهادت رسید و او یک‌تنه به نبرد حسین‌گونه خود ادامه می‌داد و به سوی دشمن حمله می‌برد. هرچه تنور جنگ گرم‌تر می‌شد و آتش حمله بیشتر زبانه می‌کشید، چهره ملکوتی او، این مرد راستین خدا و سرباز حسین(ع)، گلگون‌تر و شوق به شهادتش افزون‌تر می‌شد تا آنکه در حین «رقص چنین میانه میدان» از دو قسمت پای چپ زخمی شد. خون گرم او با خاک کربلای خوزستان درهم آمیخت و نقشی زیبا از شجاعت و عشق به شهادت و تلاش خالصانه در راه خدا آفرید و هنوز هم گرمی قطرات خون او گرمی‌بخش رزمندگان باوفاي اسلام و سرخی خورش الهام‌بخش پیروزی نهایی و بزرگ آنان است.

با پای زخمی بر یک کامیون عراقی حمله برد. سربازان صدام از یورش این شیر میدان گریخته و او به کمک جوان چابک دیگری که خود را به مهلکه رسانده بود، به داخل کامیون نشست و با لبانی متبسم، دیگران را نوید پیروزی می‌داد.

خبر زخمی شدن سردار پرافتخار اسلام، در نزدیکی دروازه سوسنگرد، شور و هیجانی آمیخته با خشم و اراده و شجاعت در یاران او و سایر رزمندگان افکند که بی‌محابا به پیش تاختند و شهر قهرمان و مظلوم سوسنگرد و جان چند صد تن رزمنده مؤمن را از چنگال صدامیان نجات بخشیدند. دکتر چمران با همان کامیونی که خود را به بیمارستانی در اهواز رسانید و بستری شد، اما بیش از یک شب در بیمارستان نماند و بعد از آن به مقر ستاد جنگ‌های نامنظم و دوباره با پای زخمی و دردمند به ارشاد یاران وفادار خود پرداخت. جالب اینجا بود که در همان شبی که در بیمارستان بستری بود، جلسه مشورتی فرماندهان نظامی (تیمسار شهیدفلاحی، فرمانده لشکر 92، شهید کلاه‌دوز، مسئولین سپاه و سرهنگ محمد سلیمی که رئیس ستاد او بود)، استاندار خوزستان و نماینده امام در سپاه پاسداران (شهیدمحلّاتی) در کنار تخت او در بیمارستان تشکیل شد و در همان حال و همان شب، پیشنهاد حمله به ارتفاعات اله‌کبر را مطرح کرد.

آغاز حرکت مجدد:

به رغم اصرار و پیشنهاد مسئولین و دوستانش، حاضر به ترک اهواز و ستاد جنگ‌های نامنظم و حرکت به تهران برای معالجه نشد و تمام مدت را در همان ستاد گذراند، در حالی که در کنار بسترش و در مقابلش نقشه‌های نظامی منطقه، مقدار پیشروی دشمن و حرکت نیروهای خودی نصب شده بود و او که قدرت و یارایی به جبهه رفتن نداشت، دائماً به آنها می‌نگریست و مرتب طرح‌های جالب و پیشنهادات سازنده در زمینه‌های مختلف نظامی، مهندسی و حتی فرهنگی ارائه می‌داد. کم‌کم زخم‌های پای او التیام می‌یافت و او دیگر نمی‌توانست سکون را تحمل کند و با چوب زیربغل به پا خاست و بازمه آماده رفتن به جبهه شد.

به دنبال نبرد بیست و هشتم صفر (پانزدهم دی‌ماه 59) که منجر به شکست قسمتی از نیروهای مامد و فاجعه هویزه به بار آمد، دیگر تاب نشستن نیاورد، تعدادی از رزمندگان شجاع و جان بر کف را از جبهه فرسیه انتخاب کرد و با چند هلیکوپتر که خود فرماندهی آنها را بر عهده داشت، با همان چوب زیربغل دست به عملی بی‌سابقه و انتحاری زد. او در حالی که از درد جنگ به خود می‌پیچید و از ناراحتی می‌خروشید، آماده حمله به نیروهای پشت جبهه و تدارکاتی دشمن در جاده جفیر به طلایه شد که به خاطر آتش شدید دشمن، هلیکوپترها نتوانستند از سد آتش آنها از منطقه هویزه بگذرند و حمله هوایی دشمن هلیکوپترها را مجبور به بازگشت ساخت که وی از این بازگشت سخت ناراحت و عصبانی بود.

دیدار امام امت:

بالاخره در اسفند ماه 59 چوب زیربغل را نیز کنار گذاشت و با کمی ناراحتی راه می‌رفت و همراه با هم‌زمانش از یکایک جبهه‌های نبرد در اهواز دیدن کرد.

پس از زخمی شدن، اولین‌بار، برای دیدار با امام امت و عرض گزارش عازم تهران شد. به حضور امام رسید و حوادثی را که اتفاق افتاده بود و شرح مختصر عملیات و پیشنهادات خود را ارائه داد. امام امت(ره) پدران و با ملاطفت خاصی به سخنانش گوش می‌داد، او و همه رزمندگان را دعا می‌کرد و رهنمودهای لازم را ارائه می‌داد.

دکتر چمران از سکون و عدم تحرکی که در جبهه‌ها وجود داشت دائماً رنج می‌برد و تلاش می‌کرد که با ارائه پیشنهادات و برنامه‌های ابتکاری حرکتی بوجود آورد و اغلب این حرکت‌ها را توسط رزمندگان شجاع و جان‌برکف ستاد نیز عملی می‌ساخت. او اصرار داشت که هرچه زودتر به تپه‌های اله‌اکبر و سپس به بستان حمله شود و خود را به تنگ چزابه که نزدیکی مرز است، رساند تا ارتباط شمالی و جنوبی نیروهای عراقی و مرز پیوسته آنان قطع شود. بالاخره در سی‌ویکم اردیبهشت ماه سال شصت، با یک حمله هماهنگ و برق‌آسا، ارتفاعات اله‌اکبر فتح شد که پس از پیروزی سوسنگرد بزرگترین پیروزی تا آن زمان بود. شهید چمران به همراه رزمندگان شجاع اسلام در زمره اولین کسانی بود که پای به ارتفاعات اله‌اکبر گذاشت؛ درحالی که دشمن زبون هنوز در نقاطی مقاومت می‌کرد. او و فرمانده شجاعش ایرج رستمی، دو روز بعد، با تعدادی از جان برکفان و یاران خود توانستند با فداکاری و قدرت تمام تپه‌های شحیطیه (شاهسوند) را به تصرف درآورند، درحالی که دیگران در

هاله‌ای از ناباوری به این اقدام جسورانه می‌نگریستند.

پس از پیروزی ارتفاعات الله‌اکبر، اصرار داشت نیروهای ما هرچه زودتر، قبل از اینکه دشمن بتواند استحکاماتی برای خود ایجاد کند، به سوی بستان سرازیر شوند که این کار عملی نشد و شهیدچمران

خود طرح تسخیر دهلاویه را با ایثار و گذشت و فداکاری جان بر کف ستاد جنگ‌های نامنظم و به فرماندهی ایرج رستمی عملی ساخت.

فتح دهلاویه، در نوع خود عملی جسورانه و خطرناک و غرورآفرین بود. نیروهای مؤمن ستاد پلی بر روی رودخانه کرخه زدند، پلی ابتکاری و چریکی که خود ساخته بودند. از رودخانه عبور کردند و به

قلب دشمن تاختند و دهلاویه را به یاری خدای برگ فتح کردند. این اولین پیروزی پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا بود که به عنوان طلیعة پیروزی‌های دیگر به حساب آمد.

در سیام خردادماه سال شصت، یعنی یک‌ماه پس از پیروزی ارتفاعات الله‌اکبر، در جلسه فوق‌العاده شورایی دفاع در اهواز با حضور مرحوم آیت‌الله اشراقی شرکت و از عدم تحرک وسکون نیروها

انتقاد کرد و پیشنهادات نظامی خود، از جمله حمله به بستان را ارائه داد.

این آخرین جلسه شورایی دفاع بود که شهیدچمران در آن شرکت داشت و فردای آن روز، روز غم‌انگیز و بسیار سخت و هولناکی بود.

به سوی قربانگاه:

در سحرگاه سی‌ویکم خردادماه شصت، ایرج رستمی فرمانده منطقه دهلاویه به شهادت رسید و شهید دکترچمران به شدت از این حادثه افسرده و ناراحت بود. غمی مرموز همه رزمندگان ستاد،

بخصوص رزمندگان و دوستان رستمی را فرا گرفته بود. دسته‌ای از دوستان صمیمی او می‌گریستند و گروهی دیگر مبهوت فقط به هم می‌نگریستند. از در و دیوار، از جبهه و شهر، بوی مرگ و نسیم

شهادت می‌وزید و گویی همه در سکوتی مرگبار منتظر حادثه‌ای بزرگ و زلزله‌ای وحشتناک بودند. شهیدچمران، یکی دیگر از فرماندهانش را احضار کرد و خود او را به جبهه برد تا در دهلاویه به جایی

رستمی معرفی کند و در لحظه حرکت وی، یکی از رزمندگان با سادگی و زیبایی گفت: «همانند روز عاشورا که یکایک یاران حسین(ع) به شهادت رسیدند، عباس علمدار او (رستمی) هم به شهادت

رسید و اینک خود او همانند ظهر عاشورای حسین(ع) آماده حرکت به جبهه است.»

همة اطرافیان‌ش هنگام خروج از ستاد با او وداع می‌کردند و با نگاه‌های اندوه‌بار تا آنجا که چشم می‌دید و گوش می‌شنید، او و همراهانش را دنبال می‌کردند و غمی مرموز و تلخ بر دلشان سنگینی

می‌کرد.

دکتر چمران، شب قبل در آخرین جلسه مشورتی ستاد، یارانش را با وصایای بی‌سابقه‌ای نصیحت کرده بود و خدا می‌داند که در پس چهره ساکت و آرام ملکوتی او چه غوغا و چه شور و هیجانی از

شوق راهیابی، رستن از غم و رنج‌ها، شنیدن دروغ و تهمت‌ها و دم‌برنی‌آوردن‌ها و از شوق شهادت برپا بود. چه بسیار یاران باوفایی او به شهادت رسیده بودند و اینک او خود به قربانگاه می‌رفت. سال‌ها

یاران و تربیت‌شدگان عزیزش در مقابل چشمانش و در کنارش شهید شدند و او آنها را بر دوش گرفت و خود در اشتیاق شهادت سوخت، ولی خدای بزرگ او را در این آزمایش‌های سخت محک می‌زد

و می‌آزمود، او را هر چه بیشتر می‌گذاخت و روحش را صیقل می‌داد تا قربانی عالی‌تری از خاکیان را به ملائک معرفی نماید و بگوید: انی اعلم مالاتعلمون. «من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

به طرف سوسنگرد به راه افتاد و در بین راه مرحوم آیت‌الله اشراقی و شهید تیمسار فلاحی را ملاقات کرد. برای آخرین‌بار یکدیگر را بوسیدند و بازهم به حرکت ادامه داد تا به قربانگاه رسید. همة

رزمندگان را در کانالی پشت دهلاویه جمع کرد، شهادت فرمانده‌شان، ایرج رستمی را به آنها تبریک و تسلیت گفت و با صدایی محزون و گرفته از غم فقدان رستمی، ولی نگاهی عمیق و پرنور و چهره‌ای

نورانی و دلی والا‌مال از عشق به شهادت و شوق دیدار پروردگار، گفت: «خدا رستمی را دوست داشت و برد و اگر ما را هم دوست داشته باشد، می‌برد.»

خداوند ثابت کرد که او را دوست می‌دارد و چه زود او را به سوی خود فراخواند.

شهادت:

سختن تمام شد، با همة رزمندگان خداحافظی و دیده‌بوسی کرد، به همة سنگرها سرکشی نمود و در خط مقدم، در نزدیک‌ترین نقطه به دشمن، پشت خاک‌ریزی ایستاد و به رزمندگان تأکید کرد که از

این نقطه که او هست، دیگر کسی جلوتر نرود، چون دشمن به خوبی با چشم غیرمسلح دیده می‌شد و مطمئناً دشمن هم آنها را دیده بود. آتش خمپاره که از اولین ساعات بامداد شروع شده بود و

علاوه بر رستمی قربانی‌های دیگری نیز گرفته بود، باریدن گرفت و دکتر چمران دستور داد رزمندگان به سرعت از کنارش متفرق شوند واز هم فاصله بگیرند. یارانش از او فاصله گرفتند و هر یک در

گودالی مات و مبهوت در انتظار حادثه‌ای جانکاه بودند که خمپاره‌ها در اطراف او به زمین خورد و با اصابت یکی از خمپاره‌های صدامیان، یکی از نمونه‌های کامل انسانی که مایة مباهات خداوند

است، یکی از شاگردان متواضع علی(ع) و حسین(ع)، یکی از عارفان سالک راه حق و حقیقت و یکی از ارزشمندترین انسان‌های علی‌گونه و یکی از یاران باوفای امام‌خمینی(ره) از دیار ما رخت برپست

و به ملکوت اعلی پیوست.

ترکش خمپاره دشمن به پشت سر دکتر چمران اصابت کرد و ترکش‌های دیگر صورت و سینه دو یارش را که در کنارش ایستاده بودند، شکافت و فریاد و شیون رزمندگان و دوستان و برادران باوفایش

به آسمان برخاست. او را به سرعت به آمبولانس رساندند. خون از سرش جاری بود و چهره ملکوتی و متبسم و در عین‌حال متین و محکم و موقر آغشته به خاک و خونش، با آنکه عمیقاً سخن‌ها

داشت، ولی ظاهراً دیگر با کسی سخن نگفت و به کسی نگان نکرد. شاید در آن اوقات، همانطوری که خود آرزو کرده بود، حسین(ع) بر بالینش بود و او از عشق دیدار حسین(ع) و رستن از این

دنیای پر از درد و پیوستن به روح، به زیبایی، به ملکوت اعلی و به دیار مصفا‌ی شهیدان، فرصت نگاهی و سخنی با ما خاکیان را نداشت.

در بیمارستان سوسنگرد که بعداً به نام شهید دکترچمران نامیده شد، کمک‌های اولیه انجام شد و آمبولانس به طرف اهواز شتافت، ولی افسوس که فقط جسم بی‌جان‌ش به اهواز رسید و روح او

سبکبال و با کفنی خونین که لباس رزم او بود، به دیار ملکوتیان و به نزد خدای خویش پرواز کرد و ندای پروردگار را لبیک گفت که: «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»

از شهادت انسان‌ساز سردار پرافتخار اسلام، این فرزند هجرت و جهاد و شهادت و اسوه حرکت و مقاومت، نه تنها مردم اهواز و خوزستان بلکه امت مسلمان ایران و شیعیان محروم لبنان به پا خاستند

و حتی ملل مستضعف و زاده دنیا غرق در حسرت و ماتم گردیدند.

امواج خروشان مردم حق‌شناس ما، خشمگین از این جنایت صدام و اندوه‌بار و اشک‌آلود، پیکر پاک او را در اهواز و تهران تشییع کردند که «انالله و انا‌الیه راجعون.»

بلی، این‌چنین زندگی سراسر تلاش و مبارزه خالصانه و عارفانه در راه خدای او آغاز گشت و این‌چنین در کربلای خوزستان در جهاد و نبرد رویاروی علیه باطل، حسین‌گونه به خاک شهادت افتاد و به

ملکوت اعلی عروج کرد و به آرزوی دیرین خود که قربانی شدن عاشقانه در راه خدا بود، نایل گشت. خدایش رحمت کند و او را با حسین(ع) و شهدای کربلا محشور گرداند.